

نگارش به مثابه سلوک

جلسه ۴۷. خلسه در هیاهو

آقای محمد حسین قدوسی. ۳۰ آذر ۹۵

در یک موقعیتی که شما با خودتون خلوت کردین از این همه مشکلات و موانعی که توی مسیر براتون پیدا میشه حوصله تون سر میاد تصمیم میگیرید یک کاری بکنید کارستون یه اقدامی بکنید محکم پاش هم وایسید به هیچی هم گوش ندید یه طوری که همه موانع رو یکدفعه از بین ببره و چیزی باقی نذاره و شما بتونید پرواز کنید بتونید همه عقب موندگیهای عمرتون رو جبران کنید فکر میکنید که مگر شما چی تون از کسانی که به نتیجه رسیدن کمتره چرا باید آدم اینقدر در جا بزنه تصمیم میگیرید برید یه جای خلوتی رو پیدا کنید و یه ممر درآمدی که دردسر و اضطراب نداشته باشه و یه کتابخونه ای که هر موقع خسته شدید و نیاز به تفریح داشتید بهترین جای تفریح باشه و یه باغ و بستان چند تا درخت در کنارتون که بهترین جای تفریح باشه با خودتون میگردید تو یه خلسه ای فرو میرم که قطعاً دیگه به نتیجه میرسه قبلش تصمیم میگیرید سری به یکی از شاگردان علامه طباطبایی بزنید و یه دستوراتی و راهنمایی ازش بگیرید برای اینکاری که میخواید بکنید همین کار رو انجام میدید و پیشش میرید وقتی خوب براش توضیح میدید چکار میخواید بکنید منتظر هستید اون تشویفتون کنه بلکه منتظرید که بهتون بگه خوش به سعادتتون کاش من جای شما بودم اما او در (سکوت) طولانی فرو میره سرش رو پایین میاندازه و دقایقی بعد به شما میگه که راه شما اشتباهه است آدم با انزوا به جایی نمیرسه بلکه تو انزوا شیطون بیشتر بر انسان غالب میشه و موانع و تکثرهای آدم بیشتر نهانی میشن و شما به اشتباه میافتید به انحراف میرید یک چیز غیر حقیقی پیدا میشه و شما رو گول میزنه فریب میده فکر میکنید که اونجا همه چی براتون حل شده در صورتی که همه چیز فرو رفته و محکم تر شده شما باید بدونید در قلب اجتماع در میان همه باشید اما تو خودتون باشید باید قدرت اونو پیدا کنید که تو جمعیت باشید اما در جمع خودتون باشید برنامه هاتون بهم میخوره برمیگردین سر راه تو مترو هستین تو شلوغ پلوغی های مترو از خودتون سوال میکنید چجوری میشه در این جمعیت شاید اون اشتباه کرده شاید راه علامه رو اشتباه داره بهتون میگه تردید میافتید که برگردید به اون تصمیم خودتون یا نه تو این افکار هستین که مترو به مقصد میرسه حواستون پرت شده و تا آخر خط رفته پیاده میشید تو ایستگاه مترو روی صندلی برای دقایقی میشینید مضطرب و مردد پریشان و حیران اما یه دفعه یه نیرویی به شما میگه که بذار تو همین مترو تو همین شلوغ پلوغی ها امتحان کنم تصمیم میگیرید همون کار رو بکنید میشینید و در اونجا و تو خودتون فرو میرید تمام رفت و آمدها تمام آدم ها و هر چیز و ناجیزی که ممکنه وجود داشته باشه رو رها میکنید تصمیم میگیرید تصور کنید انگار عالم در مرگ فرو رفته و چیزی وجود نداره در خودتون با شدت فرو میرید (سکوت) صدای بوق قطار مترو شما رو به خودتون میاره بلند میشین اما مترویی در کار نیست شگفت زده این صدا از کجا اومد گویی یه صدای غیبی به شما میگه بلند شو کار زیاد داری راه زیاده عمرت هم در حال گذر بلند میشین و راه میافتین تو خیابون دوباره حیرت و تردید به شما رو آورده خسته شدید تصمیم میگیرید یه جایی برید که چیزی مورد علاقه تون زیاد است یه مغازه کتابخونه دفتر یه جایی که میدونید به اونجا علاقه دارید برای اینکه لحظاتی بتونید این علاقه رو استفاده بکنید و یه تمدید خاطری بشه انرژی دوباره بگیرید جایی که علاقه دارید نمیدونم کجاست اما بهش میرسید و نشاط و شادی سر تا پای وجودتون رو میگیره پر میشید از این نشاط مصیبت حیرت و تردید فراموشتون میشه و نیم ساعتی در این سیر و سیاحت مادی غوطه میخورید شاد و شنگول امیدوار راحت و خوشحال اما یه لحظه فکر میکنید که آیا اینجا میشه تمرکز کرد درست همون جایی که ایستادید یا نشستید در مقابل همون چیزی که فوق العاده علاقه دارید هرچی هست یه ویتترین یک مغازه پشت یک میز کنار یک کتاب یا هر جای دیگری بدون اینکه تکون بخورید و بدون اینکه جای راحتی برای خودتون انتخاب کنید تصمیم میگیرید از همه اون چیزهای دوست داشتنی فاصله بگیرید

تصمیم میگیرید با اینکه دست شماست و مال خودتونه و انگار که تو مشت تونه اما آتشش بزنی و به خودتون بپردازید میرید تو خلسه خودتون (سکوت) صدای تصادف سنگینی شمارو به خودتون میاره از خودتون میاید بیرون و میبینید که ساعتها گذشته و دیگه چاره ای ندارید و باید برید خونه مات و حیرون از آنچه امروز بر شما گذشته حیرت و تردید شما عمیق تر شده شدید تر شده و به جوایی نرسیدید خونه میرید و استراحت میکنید واز فردا صبح سر کارتتون هرچی هست اداری خانه داری تئاتر شرکت باشگاه میرید اونجا و مشغول کار میشد کار که علاقه دارید اعتقاد دارید و میدونید خدمت بزرگیه مشغول کارید اگرچه تردیدها هست اما در مورد این کار تردیدی نیست میدونید خدمته میدونید خدا راضیه و دیگران از شما استفاده میکنن ارزشی داره در بهبوهه فعالیت انگار که یه صدایی به شما میگه هر چه که این ارزش داره خود شما بیشتر از این ارزش دارید و اون مسیره در آن تصمیم میگیرید همون جایی که هستید بدون اینکه کسی متوجه بشه بدون اینکه تغییری در وضعتون ایجاد بشه تو خودتون فرو میرید هرچه بادا باد اگر چه تو یه جلسه ای ممکنه باشید و همه ضرر کنن یه تصمیمی گرفته شه که خلاف باشه مصوبه ای بیاد که نادرست باشه اما شما تو خودتون فرو میرید با قاطعیت شاید شما تو یه مغازه ای باشید که مال خودتونه و اجناسش قیمتی و شما که تو خودتون فرو میرید اجناسش سرقت بره اما تصمیم میگیرید این کار رو بکنید خلسه شما عمیق و عمیق تر میشه (سکوت) صدای مهربانی شما رو به خودتون میاره آقای فلانی خانم فلانی شمارو صدا میزنه از شما میپرسه چیزی شده مشکلی داری قرص برات بیارم سردرد داری اهمیتی براتون نداره اون چی فکر میکنه اما حالت شما بهم خورده از خلسه تون بیرون اومدید مجبورید بلند شید برید سر کارتتون زمان تموم شده باید برید خونه یه طوری اونو راضیش میکنید که چیزی نشده راه میافتین سمت خونه یه کمی بیشتر متوجه شدید که اون شاگرد غلامه چی میگفت و چجوری شما در های و هوای جامعه تون در های و هوای کار و زندگیتون میتونین زمانی برای خودتون انتخاب کنید حالا میفهمید که اون چیزی که از علامه نقل میشه که توی 24 ساعت زمان اندکی رو برای خودت بذار همون نجات میده چجوری ممکنه اما با این حال راه زیاده شما نقطه صفر هستید خیلی باید زحمت بکشید هنوز براتون چیزی معلوم نیست برای فردا صبحتون یه زمان و مکانی رو انتخاب میکنید برای تنهایی برای توجه به خودتون برای رها شدن از هر چیزی که غیر از خودتونه فردا سر ساعت در مکان مقرر دوباره به خلسه فرو میرید اینبار مانعی بیرون نیست و شما با خیال راحت و بدون نگرانی از اشیای بیرونی و حوادث بیرونی تو خودتون فرو میرید سکوت زنگ ساعت به صدا در میاد ساعت رو خود شما کوک کرده بودید سربیک ربع دستور اون آقا بود شما میل نداشتید میگفتید بذار اون نامحدود باشه اما اون تاکید کرده بود که زمان داشته باشه الان میفهمید که چرا گفته بود طول این یک ربع تنها چیزی که شما نداشتید خودتون بود پر از افکار و اندیشه ها آسمون زمین دریا آدم امام پیغمبر تئاتر سیاست چیزای مختلفی که مثل تخته سیاهی که پاکش میکنید پر چیزای عجیب غریبه که توسط دیگران میفهمید که چه خوب شد که طولانی نبود وگرنه این اندیشه ها و افکار همین طور ادامه پیدا میکرد تازه میفهمید که وقتی تنهایی مشکلات بدتره موانع بیشتره دلتون میخواد دوباره برگردید اما اون آقا شاگرد علامه بهتون دستور داده بود که روزی این مقدار بیشتر نه بنابراین بلند میشد به سر کارتتون میرید تا فردا صبح باید صبر کنید تو این مدت حق تمرکز ندارید دستور اون آقاست یه کمی میفهمید چرا فردا صبح دوباره سر ساعت و زمان مشخص تمرکز میکنید با تصمیم و اینبار با تردید خیلی کمتر (سکوت) صدای ساعت دوباره شمارو به خودتون میاره میاره سر یک ربع بلند میشد و فکر میکنید تو این یک ربع چی گذشته افکار دیروز نیست اما چیزای دیگه هست دوباره از خود خبری نیست اینبار یه مقدار چیزای نام و ننگه چیزای خوب چیزای بد تجربیات خلاقیتها ارزشها بازم از خود خبری نیست طبق دستور اون آقا شما حق ادامه ندارید تا فردا بنابراین میرین به زندگی عادیتون میرسید راه خود رو پیدا کردید اما میدونید موانع سفت و سختی وجود داره میدونید این موانع چیه چجوری باید از شما خلاص شد تو

زندگی روز مره تون چکار باید بکنید آیا همین طوری ادامه بدید یا کار خاصی باید بکنید روزتون به این سوالات تباه میشه هیچ کاری نمیتونید بکنید فکر و خیال برتون داشته گاهی دیگران از شما میپرسن چه خبره مگه کشتیها غرق شده بعضی ها هم بهنون میگن ابهام دود میکنی فردا صبح دوباره تجربه رو میخوانی تکرار کنی تصمیم تون شل نشده اما سوالات تون عمیق تر شده دوباره تو خلسه فرو میری با قاطعیت با تصمیم محکم (سکوت) صدای زنگ شما رو به خودتون میاره بلند میشی تجربه جدید رو مشاهده کردید متفاوت از گذشته ها اما باز هم یک تجربه است شاید یک تخیل جدید یک خلاقیت جدید شاید یک ارزش شاید یک داستان شاید یک زمینه سفید یک چی یک رنگ یک خلا باز این یک تجربه است ارضاتون نمیکند بلند میشی به سر کارتون میری تو فکری چه باید بکنی همین طور صبح تا شب این سوال آزارتون میده اینبار دیگه اطرافیان صداشون دراومده ولی شما ول کن معامله نیستی برای فردا چکار باید بکنی یه فکری به ذهنتون میرسه تصمیم میگیری در یک خلسه بری و راه رو پیدا کنی بفهمی وقتی که اونجا میری چی مانعه چرا نمیداره تو خودتون باشید شما که خودتون رو پیدا کردید چی باعث میشه که نذاره شما با خودتون تنها باشید از این تنهایی لذت بری تصمیم قاطع تون رو میگیری فردا در ساعت و مکان مشخص شروع میکنی و در یک خلسه عمیق فرو میری با این سوال بلکه بتونید جوابشو پیدا کنید تصمیم میگیرید هر جوابی پیدا کردید همونو ملاک قرار بدید قلم و کاغذی از قبل برا خودتون آماده کردید تو خلسه میری و انقدر صبر میکنی تا بتونید یه جوابی پیدا کنید ساعتی هم در کار نیست دستور هم بی دستور فرو میری و انقدر میری تا به جوابی برسید و وقتی به جواب رسیدید یادداشت می کنید.